

## گفتمان امامت در اندیشه سیاسی شیعه

فرهاد ترابی\*

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۳/۳ و تاریخ تصویب: ۱۳۸۹/۵/۱۳)

### چکیده

مناظره بهترین و مناسب ترین روشی است که از رهگذر آن می توان به نقطه نظرها و فراز و فرود اندیشه ها و عقاید پی برد، و هم چنین به تفاهم و هم گرایی بیش تر میان آنها دست یافت. البته با این شرط که مبانی، تبیین و موضوع بحث روشن شده باشد و هدف طرفین حقیقت جویی بوده، و گرد و غبار تعصبات بی منطق را از عقل و دل خویش زدوده باشند. مقاله حاضر که در چارچوب اندیشه سیاسی شیعه است و از طریق یک سلسله نامه نگاری نویسنده با یکی از علمای اهل سنت نگاشته شده است، تلاش دارد تا با استفاده از فن مناظره به بازشناسی آرای سیاسی شیعه در گفتمان امامت پردازد.

### کلید واژگان

گفتمان، مناظره، اندیشه سیاسی، شیعه، سنی

\* دانش آموخته حوزوی خارج فقه و مبانی و عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد کرج، گروه معارف اسلامی، کرج، ایران.

## مقدمه

مناظره بهترین و مناسب‌ترین روشی است که از رهگذر آن می‌توان به نقطه نظرها و فراز و فرود اندیشه‌ها و عقاید پی برد، و هم‌چنین به تفاهم و هم‌گرایی بیش‌تر میان آنها دست یافت. البته با این شرط که مبانی، تبیین و موضوع بحث روشن شده باشد و هدف طرفین حقیقت‌جویی بوده، و گرد و غبار تعصبات بی‌منطق را از عقل و دل خویش زدوده باشند، چنان‌چه خدای متعال در سوره زمر آیه ۱۸ می‌فرماید: «فبشّر عبادی الذّین یستمعون القول فیّتبعون أحسنه اولئک الذّین هداهم الله و اولئک هم اولوالالباب»، «پس بندگانم را بشارت ده، همان کسانی که سخن را می‌شنوند و از بهترین آن پیروی می‌کنند اینانند که خداوند هدایت‌شان کرده است و اینانند که خردمندانند.» متن زیر مناظره‌ای است که به گونه‌نامه نگاری، پیرامون دکتترین رهبری در قرائت اهل بیت (ع) شکل گرفته، و آیات مربوط به حماسه غدیر خم در ترازوی گفت‌مان مورد بررسی واقع شده است. ما شما را به مطالعه دقیق آن و قضاوت منصفانه دعوت می‌کنیم تا به «احسن القول» راه یابید. با این امید که مورد پذیرش بارگاه قدس ربوبی و سیمرخ بلند آشیان علوی قرار گیرد.

## مناظره

دانشور اهل قبله! سلام علیکم

اجازه می‌خواهم درباره آیات زیر به بحث و مناظره بنشینیم: «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربّک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته الله یعصمک من الناس ان الله لا یهدی القوم الظالمین» مائده/۶۷ «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا» مائده/۳ لطفاً، تفسیر آیات فوق را ارائه دهید و شان نزول آن را بیان کنید. تفسیر آیات ۶۷ و ۳ سوره مائده بر اساس قرائت عامّه (تسنن): «هان ای پیامبر! آنچه را که از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، ابلاغ کن - که اگر نکنی، تبلیغ رسالت نکرده‌ای.» یعنی، شرط رسالت این نیست که در این صورت کوتاهی نمایی! «... خدا تو را از (شر) مردمان حفظ می‌کند...». به پیغمبر قوت قلب می‌بخشد که هیچ آسیبی متوجه او و نهضتش نخواهد شد، و مسلماً، موضوع، محتاج جسارت عظیمی بوده که شخصی از گوشه عربستان - پس از روشن ساختن موضع خود در برابر اهل کتاب

داخلی - جهان اهل کتاب را این چنین مخاطب قرار دهد. خصوصاً آن که میدانیم در آن دوران مسیحیان (روم شرقی) لشکری تدارک دیده و از ناحیه «تبوک» قصد حمله داشتند. «... همانا خدا کافران را هدایت نخواهد کرد.» یعنی، نه تنها خداوند تو را - ای پیامبر! - از شرّ حملات آنها حفظ می‌کند، بلکه معاندان راه حق (آنان که اسماً اهل کتابند ولی چیزی جز کفر در دل ندارند) را نیز به هیچ راه صلاحی رهنمون نخواهد شد. سپس مجدداً تأکید می‌نماید که:

«بگو: اهل کتاب! بر هیچ پایه (و ارزشی) نباشید، مگر به تورات و انجیل - و آنچه از پروردگارتان به شما نازل شده عمل کنید!»، این اصرار عجیب که افراد، مدعی هر اعتقادی که هستند، به اعتقاد خود عمل کنند، از اختصاصات اسلام است و در هیچ مکتبی نیست.

و... (آری) هر آنچه از پروردگارت بر تو نازل گشته، سرکشی و عناد بسیاری از ایشان را بیافزاید - و تو افسوس ستم پیشگان را مخور».

آیه جنبهٔ پیش‌بینی دارد، می‌فرماید، مسلماً چنین بی‌پروا با اهل کتاب سخن گفتن و روشن و صریح انحرافاتشان را تذکر دادن، بی‌عکس‌العمل نیست و سرکشی و عناد فراوان از آنها خواهی دید! ولی ناراحت مباش و غم مخور - که چرا این مردم سخن حق را نمی‌شنوند! متأسفانه آنچه کردار بشر را می‌سازد، اکثراً، تفکر و انصاف نیست، بلکه تعصب و عداوتی است که بابتگی‌های مادی توأم گشته است. سعی ادیان این است که روحیهٔ انصاف را در انسان تقویت کرده، نیروی اندیشهٔ او را از اسارت تعصب و عادات رها سازند.

#### انحراف در تفسیر آیه:

آیات اخیر، توسط مفسران شیعی، تفسیر خاص یافته و می‌گویند چون سوره مائده آخرین سورهٔ نازل شده بر پیغمبر بوده، هنگامی نازل شده که تمامی احکام ابلاغ گشته بود، باید تنها موضوع باقی مانده، یعنی نصب جانشینی برای رسول اکرم، مشخص گردد و آیه: (ای پیامبر! آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، ابلاغ کن - که اگر نکنی، تبلیغ رسالت نکرده‌ای!)، اشاره به این امر دارد. آنگاه - با بر شمردن واقعهٔ غدیر خم) به عنوان شأن نزول آیه - نتیجه می‌گیرند که جانشین مشخص شده برای رسول اکرم (ص) نیز علی (ع) بوده است. این نظریه، بر پایهٔ شواهد قرآنی و تاریخی، هر دو، خطاست و ما اجمالاً این

شواهد را از نظر می‌گذرانیم:

### الف - شواهد تاریخی

اول، آنکه علی (ع)، شخصاً هرگز ادعای حقانیت برای خلافت، بر پایه «حکم الهی» و یا «وصیت پیغمبر» نکرد. هیچ مورّخی چنین مطلبی را گزارش نکرده است. حال آنکه می‌دانیم علی (ع) قرآن را به خوبی می‌دانست و هرگاه آیه فوق در جهت جانیشینی یا خلافت او نازل شده بود، حتماً در «سقیفه» به آن اشاره نموده، هشدار می‌داد که همگان فرمان خدا را اجرا کنند.

دوم، آنکه در تمام دوران زمامداری سه خلیفه اول، علی (ع) طرف مشورت بود و بخصوص - چنانچه همه تواریخ نوشته‌اند - با ابوبکر و عمر همکاری نزدیک داشته، پشت سر آنها نماز می‌خواند. مسلماً اگر خلافت را - بر پایه حکم الهی - از آن خود می‌دانست، باید آنها را غاصب شمرده، لااقل ترک مرادده می‌کرد. و شأن علی (ع) اجل از آن است که گوئیم تقیه کرده، و با نقض کنندگان حکم الهی همکاری و معاشرت داشت!

سوم، آنکه بنا به آنچه در منابع شیعی (مانند جلد هشتم بحارالانوار) آمده، علی (ع) خود فرموده است که هرگاه زمامدار مسلمین فوت کند، مسلمین از پای ننشینند تا زمامدار جدیدی برای خود انتخاب نمایند. بنابراین آنحضرت زمامداری را امری انتخابی می‌دانسته و نه انتصابی و هرگز نگفته است، تکلیف مردم - از نظر زمامدار - این است که تا من و یازده «فرزندم» زنده باشیم، همواره یکی از ما باید زمامدار باشد!

چهارم، آنکه شاید، زمان نزول آیه، مقارن با واقعه غدیر خم باشد، ولی این امر دلیل آن نیست که مقصود از ابلاغ ما أنزل الله، و خلافت علی (ع) بعد از پیغمبر بوده باشد. شرح واقعه غدیر خم در غالب تواریخ آمده است. همه اجمالاً می‌گویند که پیغمبر (ص) به اتفاق نزدیکانش در مدینه، عازم آخرین حج خود شد. ولی علی (ع) و چندین تن دیگر را برای جمع‌آوری زکات به یمن فرستاد. علی (ع) فوق‌العاده در امور دینی سختگیر بود و به هیچ وجه اجازه نداد، همراهان، کمترین مقداری از زکات را برای مخارج خود بردارند. وقتی همگی - پس از انجام مأموریت - به نزد پیغمبر (ص) رسیدند، اواخر مراسم حج بود و عده‌ای، از سختگیری‌های علی (ع) شکایت آوردند. زمینه نیز برای ابراز ناخشنودی و بدگویی از علی (ع)

توسط عده‌ای که اقوام آنها کفار حربی بوده و در جنگ‌ها به دست آن حضرت کشته شده بودند، همواره آماه بود. از این روی، کار تکذیب و بدگوئی از علی (ع) بجایی رسید که در مراجعت - قبل از ورود به مدینه - وقتی در «غدیر خم» برای نماز فرود آمده بودند، پیغمبر (ص) مجبور شد با کلامی قاطع از او دفاع نماید و آن حضرت را با خود به بالای بلندی برده، بانگ زد: هرکسی را که من مولای اویم، علی مولای اوست. خدایا دوست بدار کسی که او را دوست دارد و دشمن دار کسی را که با او دشمنی کند، مسلماً اگر قرار بر جانشینی بود، (صریحاً می‌فرمود که ای مردم! پس از من، علی زمامدار شماست! و بعلاوه این سخن را هم قبلاً در مراسم حج بر زبان می‌راند تا جمع کثیر مسلمین بشنوند و نه در موقعی که فقط عده معدودی مستمع بودند و اهل مکه و دیگران حضور نداشتند! یا لاقلاً در مدینه می‌فرمود که اهل مدینه هم بشنوند، نه در میان راه!)

بدین ترتیب، هیچگونه شاهد تاریخی در این که پیغمبر (ص) قصد انتصاب جانشین برای خود داشته و یا علی (ع) چنین حقی برای خود قائل بوده است، وجود ندارد و هرآنچه در این مورد ارائه گشته جز روایات مشکوک، چیزی به نظر نمی‌رسد.

#### ب - شواهد قرآنی

اول، آنکه آیات قبل و بعد آیه فوق، در مورد اهل کتاب است و دلیلی ندارد که در جریان اینگونه سخنان به یکباره بحث جانشینی برای پیغمبر مطرح گردد! چنین باوری! ارتباط آیات را مختل ساخته، بی‌نظمی در قرآن پیش می‌آورد. روایت صحیح آن است که قرآن را توضیح داده، رفع مشکل کند، نه آنکه ارتباط آیات را قطع و مشکل جدیدی به وجود آورد!

دوم، آنکه هرگاه قرار بود پیغمبر (ص)، علی (ع) را به عنوان جانشینی خود معرفی نموده، از مخالفین نه‌راسد، باید در برابر منافقین تقویت روحی می‌شد و نه کافران - چنانچه ختام آیه مربوط می‌رساند! و همانگونه که در مقطع آیه بعدی نیز می‌فرماید: «تو افسوس کافران را مخور!» و بدین وسیله پیوند آیات با یکدیگر نیز اثبات می‌شود.

سوم، آنکه هرگاه موضوع خلافت علی (ع) پس از پیغمبر مورد نظر بود، چه دلیلی داشت که این مطلب صریحاً در آیه نیاید؟ و در آنصورت هم باید حفاظت از جانشین پیامبر - علی‌رغم دسیسه‌های

مخالقان - مورد تأکید قرار می‌گرفت، و نه حفاظت از جان پیغمبر(ص)! و بالاخره چهارم، آنکه: نیامدن «واو عطف» در ابتدای آیه بعد (آیه ۶۸) خود می‌رساند که پیغام مربوطه که لازم بوده پیامبر(ص) آن را برساند همان مفاد آیه ای است که خطاب به اهل کتاب دارد.

چنانچه اگر گفته شود: «فلان کس را ملاقات کن، نصیحتش بنما»، «و در سخن قاطع و صریح باش»، مشخص نیست که منظور از «قاطعت و صراحت»، در نصیحت به فلان کس است و یا رهنمودی کلی برای مخاطب در زندگی. ولی اگر گفته شود: «فلان کس را ملاقات کن، نصیحتش بنما»، «سخن قاطع و صریح گوی» مشخص می‌شود که منظور از «قاطعت و صراحت» در همان نصیحت به فلان کس است.

«همانا) امروز، دینتان را بهر شما کامل نمودم و نعمتم را بر شما تمام کرده، خشنودم که اسلام دین شما باشد.»

به دنبال ارائه آخرین احکام، تذکر می‌دهد که بدین ترتیب، دین بر شما - مسلمین - کامل شده و آنچه بعنوان هدایت دینی در زندگی لازم است، به همه ارزانی گشت(۱). سپس در رابطه با احکام اخیر استثنایی ذکر می‌نماید: «پس آن کس که مضطر شد و گرسنه ماند - و بدون قصد گناه و سرکشی در برابر خدا (از این محرمات تغذیه کرد) - خداوند آمرزنده و مهربانست»، «تحریم‌های اخیر و جمله استثناییه فوق در سوره بقره (آیه ۷۳) نیز آمده است که جهت اطلاعات اضافی می‌توان به توضیح آیه مربوطه مراجعه کرد. متأسفانه در غالب تفاسیر شیعه، عبارت: «الیوم اکملت لکم دینکم» را به ولایت امیرالمؤمنین (ع) مربوط دانسته و گفته‌اند، وقتی پیغمبر در غدیر خم حضرت امیر را بعنوان جانشین خود معرفی کرد، آیه فوق نازل شد! این گفته از چند جهت در خور ایراد است:

اولاً آنکه پیغمبر در غدیر خم، علی (ع) را جانشین خود معرفی نکرد، بلکه اعتماد و احترام خود را نسبت به او، در طرد گفتار بدخواهان و منتقدان، ابراز داشت و دوستی و یاری او را سفارش فرمود. و ما در این مورد ذیل آیه ۶۷ همین سوره توضیحات بیشتری داده‌ایم.

ثانیاً، منطقی نیست که ادعا کنیم خداوند به دنبال ذکر پاره‌ای محرمات، به یکباره از «ولایت علی(ع)» سخن گوید! و این قول ارتباط عبارات درون آیه را برهم می‌زند!

ثالثاً، گفته فوق با حدیثی که شیعیان از امام صادق (ع) آورده‌اند که سوره مائده به یکباره بر پیغمبر

(ص) نازل شد، نمی‌خواند.

رابعاً، در آثار تاریخی رسیده که این آیه شریفه در عرفه نازل شد، نه در غدیر خم.

بنا به نص صریح این آیه، اسلام در قرآن و سنت پیغمبر به اکمال رسیده و ناگفته‌ای ندارد تا احادیث ائمه کامل کنند! و بر همین پایه رسول خدا و ائمه در احادیث زیادی که در جلد دوم بحارالانوار و کتب دیگر ذکر شده، فرموده‌اند: «احادیث ما را با قرآن تطبیق دهید و فقط آنچه موافق آنست بپذیرید». و در مورد استنتاج از دو مأخذ قرآن و سنت پیامبر، برای مواردی که در دین مسکوت مانده، قرآن خود راه را نشان داده که نه فتاوی‌ای شخصی، بلکه شورای مسلمین است.

تفسیر آیات تبلیغ و اکمال دین بر اساس قرائت خاصه (تشیع)

برادر گرامی اهل قبله سلام‌علیکم و رحمه‌ا...

پیش از آنکه به استدلال‌های شما پاسخ دهم، نگرش شیعه را درباره آیه تبلیغ و اکمال دین بیان می‌دارم تا به براهین روشن ما واقف گردید.

«یا ایها الرسول بَلِّغْ ما انزل الیک من ربِّک، و ان لم تفعل فما بَلِّغْ رسالته، و الله یعصمک من الناس، ان الله لا یهدی القوم الکافرین»، «ای پیامبر! آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است، برسان، و اگر چنین نکنی، رسالت او را به انجام نرسانده‌ای، و خداوند تو را از (آسیب) مردمان حفظ می‌کند، خداوند گروه کافران را هدایت نمی‌کند.»

این آیه به صورت سربسته از رخداد مهمی خبر می‌دهد که برای رسالت پیامبر(ص) جنبه حیاتی دارد. نکات مهم این آیه عبارت است از:

۱ - کاربرد کلمه «بَلِّغْ» که تنها در این آیه به کار رفته است، و راغب در مفردات می‌نویسد: «و یقال: بَلِّغْتَهُ الخبر و ابلغته مثله و بلغته اکثر». (۱) که تأکید «بَلِّغْ» است. این به گزینی از واقعه مهمی خبر می‌دهد و رخدادی خطیر در پی دارد.

۲ - آیه می‌فرماید اگر آن پیام را به مردم نرسانی رسالت الهی را نرسانده‌ای، پیامی که هم‌تراز رسالت است، و بدون انجام آن، رسالت الهی در طول بیست و سه سال به نتیجه نمی‌رسد. راغب اصفهانی در مفردات می‌گوید: «ای ان لم تبَلِّغْ هذا و شیئاً مما حملت تکن فی حکم من لم یبلِّغ شیئاً من رسالته» (۲)، (ای پیامبر) اگر این پیام یا چیزی را که دریافت کرده‌ای به مردم نرسانی، در حکم کسی خواهی بود که

چیزی از رسالت الهی را آشکار نساخته باشد.» چنان که ملاحظه می‌فرمایید، این آیه پیامبر(ص) را تهدید می‌کند؛ و ما چنین لحنی را دربارهٔ هیچ یک از پیام‌های قرآنی مشاهده نمی‌کنیم، و این دلیل اهمیت موضوع آیه است و تلاش شما در ایجاد ارتباط میان آیات قبل و بعد تلاشی بی‌ثمر است و اگر بدون پیش‌دوری به این آیه بنگرید، سخن ما را تصدیق خواهید کرد.

۳ - می‌فرماید: «والله يعصمك من الناس» این فقره از آیه به پیامبر(ص) تضمینی می‌دهد که هیچ آسیبی از مردمان به تو نخواهد رسید؛ آن ترس و واهمه‌ای که در رساندن پیام الهی داری بی‌مورد است. مگر چه پیام مهمی بوده است که بر اساس محاسبات اجتماعی و ترکیب جمعیتی و قبیله‌ای ممکن بود خطری از جانب دشمنان داخلی مسلمانان متوجه خیمهٔ مرکزی نهضت - شخص رسول خدا(ص) - گردد؟ روشن است؛ نگرانی حضرت از بدخواهان و منافقان داخلی بود: آنان که در بازگشت از جنگ تبوک قصد ترور پیامبر(ص) و رم دادن شتر آن حضرت در تاریکی شب را داشته و به عنوان اصحاب پیامبر(ص) تا سر حد مرگ و ترور پیامبر(ص) پیش رفتند، و آنان که از ترس جانشان شهادتین بر زبان آوردند و تا آخرین لحظات با رسول خدا جنگیدند، و هیچ‌گاه در دل خود ایمان نیاوردند.

۴ - در پایان آیه می‌فرماید: «ان الله لا يهدي القوم الكافرين» این کافران کسانی هستند که هیچ‌گاه در دل خود به پیامبر(ص) و رسالت او ایمان نیاوردند، و از روی مصلحت‌اندیشی یا از ترس و اجبار نقاب اسلام بر چهره زدند، اینان مصداق این آیات قرآند:

«يا ايها الرسول لا يحزنك الذين يسارعون في الكفر من الذين قالوا امنا و لم تؤمن قلوبهم»، (۳) «ای پیامبر! کسانی که در کفر می‌کوشند تو را اندوهگین نکنند: از کسانی که به زبان می‌گویند ایمان آورده‌ایم، ولی دلشان ایمان نیاورده است، یا، «ان الذين يكفرون بالله و رُسله و يريدون ان يفرقوا بين الله و رُسله و يقولون نؤمن ببعض و نكفر ببعض و يريدون ان يتخذوا بين ذلك سبيلاً، اولئك هم الكافرون حقاً و اعتدنا للكافرين عذاباً مهيناً» اینان کسانی هستند که به زبان ایمان آورده‌اند، ولی در حقیقت، کافران حقیقی‌اند، زیرا دینی را می‌پذیرند که با هوی و گرایش‌های آنان هماهنگ باشد، و برایشان مهم نیست که پیامبر(ص) از آنان چه خواسته است. یا «سأل سائل بعذاب واقع، للكافرين ليس له دافع، من الله ذی المعارج» که به اتفاق ۳۰ تن از دانشمندان اهل سنت، این آیات پس از واقعه غدیر خم نازل گشته است: فردی به نام جابر بن نصر بن حارث به پیامبر(ص) عرض کرد: ای محمد! به ما فرمان دادی

که به یگانگی خدا و رسالت خود شهادت دهیم و نماز و روزه و حج و زکات بجای آوریم، و ما از تو پذیرفتیم، سپس به اینها راضی نشدی و دست پسرعمویت را بالا برده و بر ما ترجیح دادی و گفتی: من کنت مولاہ فعلیّ مولاہ. آیا چنین فرمانی از طرف خودت بود، یا از جانب خدا؟ پیامبر (ص) فرمود: سوگند به خدای یکتا که این فرمان از طرف خدا بود. جابر در حالی که به سمت مرکبش می‌رفت، گفت خدایا! اگر آنچه که محمد می‌گوید، درست است، پس سنگی از آسمان بر ما نازل کن، یا عذابی دردناک بر ما فرو فرست. او هنوز به مرکبش نرسیده بود که خدا سنگی بر او نازل کرد و او را کشت و آیات فوق در شأن آن فرود آمد. (۵) در این آیه نیز لفظ «کافر» به کار رفته است. در حالی که مصداق آن مسلمان به شمار می‌رفت، و به حکم خدا و رسول گردن نهاده بود، ولی در برخی موارد مهم - جانشینی امام علی (ع) - گردنکشی کرد و زیر بار فرمان الهی نرفت و در نتیجه خدا نیز گردن او را شکست و در سلک کافران قرار گرفت. بنابراین، در این آیه، «القوم الکافرین»، منافقان و دشمنان داخلی‌اند که به نام مسلمانان در صفوف آنان قرار گرفته و موجبات نگرانی پیامبر (ص) را فراهم آورده بودند.

تفسیر آیه تبلیغ با استفاده از سنت نبویه و شأن نزول آن با مراجعه به منابع، احادیثی که شأن نزول آیه را روشن می‌سازد، از طریق شیعه و سنی - بسیار گسترده است، که مرحوم علامه امینی در کتاب «الغدیر» به ذکر ۳۰ تن از دانشوران و منابع آنان پرداخته است که همه آنان شأن نزول آیه تبلیغ را درباره جانشینی امام علی (ع) در روز غدیر خم دانسته‌اند، و ما در این مقال، تنها به یک نمونه اشاره می‌کنیم:

ابواسحاق ثعلبی نیشابوری در تفسیرش «الکشف والبیان» ذیل تفسیر آیه تبلیغ می‌نویسد: «الکلبی عن ابی صالح عن ابن عباس فی قوله تعالی: یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک الا به: قال: نزلت فی علی، امرالنبی (ص) ان یبلغ فیہ فأخذ رسول الله (ص) بید علی فقال: من کنت مولاہ فعلیّ مولاہ، اللهم و ال من والاه، و عاد من عاداه.» (۶) با این احادیث و روایاتی که شأن نزول آیه تبلیغ را بیان می‌کنند و شواهد و قرائن موجود در خود آیه، مقصود آیه مذکور برای ما روشن می‌گردد و هیچ شکی باقی نمی‌ماند.

بیان آیه اکمال دین: «الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلاتخشوهم واخشون؛ الیوم اکملت لکم دینکم، واتممت علیکم نعمتی و و رضیت لکم الاسلام دیناً» (۷) «امروز کافران از دین شما نومید شده‌اند، لذا از آنان نترسید و از من بترسید؛ امروز، دین شما را برایتان به کمال رساندم و نعمتم را بر شما تمام

کردم، و دین اسلام را بر شما پسندیدم.»

همان طور که ملاحظه می‌فرمایید، این فقره از آیه، جمله معترضه‌ای است که هیچ ارتباط موضوعی به فقرات قبل و بعد ندارد، و اگر این بخش از آیه را حذف کنیم، ذره‌ای در معنای مابقی آن خللی به وجود نمی‌آید؛ و این همان معترضه بودن این فقره را می‌رساند که بسان رگه‌هایی زرین، در میان سایر فقرات آیه می‌درخشد، و غربت خویش را چونان مصداقش، با دیگر جمله‌های آیه به نمایش می‌گذارد، و این یکی از بهترین و هوشمندانه‌ترین روش در حفظ و صیانت آیاتی است که بیم حذف آنها می‌رفت، و ظریف‌ترین راهکار در تحقق بخشیدن به آیه «أنا نحن نزلنا الذكر و أنا له لحافظون» است، کسانی که توانستند حساس‌ترین فراز تاریخ را در کمتر از چند ماه از اذهان مردم به فراموشی سپارند، و درخشان‌ترین همایش نبوی را به خاموشی برند، و زیر خروارها خاک لحظه‌ها و گذشت زمان‌ها دفن کنند؛ هم آنان، بی‌تدبیر رسانی و پاسداری صمدانی، می‌توانستند آیاتی از قرآن را حذف و به بهانه مصلحت، حقیقت را ذبح کنند، چنانچه درباره تورات و انجیل کردند.

بنابراین، با ملاحظه صدر و ذیل آیه به جدا بودن این فقره از بقیه آن پی خواهید برد، و هر تلاشی در ایجاد ارتباط میان فقرات مختلف آیه، قابل قبول و منطقی نیست؛ زیرا اولاً به لحاظ موضوعی و ادبی فقره پایانی آیه (فمن اضطر...) دنباله «ذلکم فسق» است، و «فاء» تفریع برای فقره «حرمت» تا «فسق» است، نه تفریع برای «رضیت لکم الاسلام دیناً» این مطلبی است که شک بر نمی‌تابد؛

ثانیاً - چه ارتباط منطقی می‌توان میان تحریم مردار و خون و گوشت خوک و .. با موضوع ناامیدی کافران در نابود ساختن دین و بازگشت مسلمانان از ایمانشان یافت و نیز چه ارتباطی است بین این احکام با نترسیدن از دشمنان و کافران؟ آیا با تحریم مردار و .. دیگر نباید از کفر پیشگان ترسید؟

ثالثاً - اگر قرار بود در این آیه با پایان احکام شرعی الهی دین به کمال برسد، براساس قوانین ادبی و نحوی، می‌بایست فقره «الیوم» در پایان آیه ذکر گردد، نه وسط آن؛ نیز لازم می‌آمد که بر سر «الیوم» فای نتیجه قرار داده می‌شد تا ارتباط کلامی آن با ما قبل حفظ می‌شد و از استینافی بودن اش خارج می‌گشت؛

رابعاً - احکام تحریمی در این آیه، پیش از آن، در جای دیگر قرآن نیز آمده است: که می‌فرماید: «انما حرم علیکم المیتة و الدّم و لحم الخنزیر و اهلّ به لغیر الله، فمن اضطرّ غیر باغ و لا عاد فلا اثم علیه، انّ

الله غفور رحیم» (۸) در این دو آیه تقریب «فاء» بدنبال فقرات تحریم ذکر شده است و این نیز بهترین شاهد قرآنی است بر این که فقره اکمال دین، جمله‌ای معترضه است و هیچ ارتباطی به ما قبل و ما بعدش ندارد و آن را می‌بایست بطور جداگانه تبیین کرد؛

خامسا - سخن ما این است که فقره «الیوم یئس الذین کفرو...» تا رضیت لکم الاسلام دیناً» از جمله آخرین پیام‌هایی است که بر پیامبر (ص) فرود آمده است و خود مستقلاً دارای حکمی از احکام الهی است: حکمی که بدون آن رسالت پروردگار رسا نیست و دین او کامل و نعمت هدایتش سرریز و کافی نخواهد بود؛ نه آن که پس از ذکر آیات تحریمی - که پیش از آن نیز در آیات دیگر آمده است - امروز کافران از دین تان ناامید شدند و ... دقت فرمایید.

حال که معترضه و مستقل بودن فقره «الیوم یئس الذین...» به اثبات رسید به تفسیر آن می‌پردازم. «الیوم یئس الذین کفرو من دینکم فلا تخشوهم و اخشون» کافران پیوسته، در آرزوی آن بودند که مؤمنان دست از ایمان خود کشیده و به اردوگاه آنان روی آورند: «وَذَكِّرْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كَفَارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ»، (۹) «بسیاری از اهل کتاب با این که حق برایشان آشکار شده است، به دلیل رشکی که خود داشته، دوست می‌دارند که شما را پس از ایمانتان، به کفر بازگردانند».

کافران و مشرکان، همیشه چنین آرزویی را در دل خویش می‌پروراندند، و تمام تلاش خود را - چه به لحاظ فرهنگی، و چه نظامی و سیاسی - به کار بستند تا اسلام و مسلمانان را نابود کنند و نور الهی را خاموش سازند، لذا بیش از هشتاد جنگ بر آنان تحمیل کردند، ولی - الحمدلله - موفق نشدند؛ گرچه همچنان امید آن را داشتند تا روزی به چنین هدف شوم خود دست یابند. آری، بهترین فرصت برای دست‌یابی کافران به هدف خویش، روزی بود که رهبر و سرور مسلمانان رخت از این جهان فرو بندد، و دین و سنت‌اش را با خود ببرد، و از آنجا که برای پیامبر (ص) فرزند پسری نبود، آرزو داشتند با رحلت حضرت، جانشینی برای ایشان نباشد، که از دستاوردهای آن پاسداری کند، تا بتوانند با بهره‌گیری از خلاء موجود، با فتنه‌انگیزی و هجوم فرهنگی، سیاسی... ریشه دین را بخشکانند.

اما، به عقیده ما، با تعیین جانشینی امام (ع) در روز ۱۸ ذی‌الحجه، سال دهم هجری - که صدها روایت از طرف اهل سنت مؤید آن است - امید کافران به یأس کشیده شد، و بنیان دین استوار گشت؛

لذا خداوند فرمود: «فلا تخشوه» دیگر از کافران مأیوس نهراسید، آنان قدرت آسیب‌رساندن به دین شما را ندارند؛ از دشمنان برونی نترسید، بلکه «واخشون» از من بترسید. کاری نکنید که به عذاب من دچار شوید. زمینه ساز عذاب خدا چیست؟ گناه، عصیان، کفران نعمت. از چیزی بترسید که در اثر آن، اکمال دین و اتمام نعمت و اسلام مرضی از دستتان برود. مگر اکمال دین در چیست؟ اتمام نعمت کجاست؟ اکمال دین و اتمام نعمت هر چه هست در فقره بعدی ذکر شده است، «الیوم اکملت لکم دینکم...» پس از کجا بفهمیم مقصود از «الیوم» در آیه چه روزی است؟ روشن است، تبیین نبوی و شناخت شأن نزول قرآن، بهترین و کارآمدترین روش دست‌یابی به مقصود آیات است؛ زیرا خداوند روشنگری آیه‌ها را از وظایف پیامبر (ص) بر شمرده است. «و انزلنا الیک الذکر لتبیین للناس ما نزل الیه»، (۱۰) «ما قرآن را بر تو فرو فرستادیم، تا آنچه که برای مردمان نازل شده است، برایشان روشن سازی، روشنگری غیر از تلاوت است و معرفی مصادیق آیات و شأن و نزول آنها را تبیین گویند؛ بنابراین، تنها چیزی که مایه نگرانی است از ناحیه خود مسلمانان است، و آن کفران این نعمت بزرگ الهی است.

و اکنون گذری و نظری به تاریخ بیفکنیم که هنوز بیست سال از رحلت پیامبر (ص) نگذشته بود که اسلام و دستاوردهای شگرف آن، در کام حزب امویان دین ناباور و منافقان ماکیاولیست فرو رفت و فسادسیاسی و مالی و اداری و فرهنگی همه جا را فرا گرفت و هنگامی که خلافت به دست عثمان افتاد، ابوسفیان در اجتماع امویان گفت: خلافت را میان خود موروثی کنید و آن را چون گوی بین فرزندانان بگردانید؛ هیچ جهنم و بهشتی در کار نیست. (۱۱) نیز، افرادی چون مروان بن حکم، تبعیدی پیامبر (ص)، ولید بن عقبه، که قرآن وی را فاسق خوانده بود، (۱۲) حکم بن ابی‌العاص تبعید شده رسول خدا (ص)، عبدالله بن عامر، عبدالله بن سعد بن ابی سرح مطرود پیامبر (ص) و... بر گرده مسلمانان سوار شدند؛ و معاویه بن ابی سفیان که در زمان خلیفه دوم بعنوان فرمانروای شامات گمارده شده بود، در دوران خلیفه سوم قدرت فزونتتری یافت، در حالی که بهترین صحابی پیامبر (ص) عمار یاسر، ابن مسعود، ابوذر غفاری مورد ضرب و شتم و بی‌مهری خلیفه قرار گرفتند و یا تبعید شده و در صحرای تفتیده ریزه از گرسنگی بمردند.

تا این که کار به جایی رسید که مسلمانان جانشان به لب آمد و علیه خلیفه شوریدند و او را به قتل

رساندند. اما معاویه و یزید، فسادشان روشن‌تر از آن است که درباره آنها چیزی گفته آید. چه بگویم که وهابی‌ها، این دو عنصر فاسد را امیرالمؤمنین می‌خوانند. بین چه بر سر اسلام آمده است که متاسفانه، بسیاری از فقیهان و فتوا داران اهل سنت، هر فاسد و فاسقی که به زور برگردۀ مسلمانان سوار شود، او را اولی‌الامر می‌دانند و اطاعت از او را واجب و قیام علیه وی را ناروا می‌شمارند، (۱۳) و امروز مسلمانان را بین که چگونه در برابر قدرتمندان زانو زده‌اند و در برابر سه میلیون یهودی صهیونیزم خوار و ذلیلند و... و این همه نیست، مگر آن که راه عصیان در پیش گرفتند، و سررشته دین خدا در دست کسانی که خدا خواسته بود، بود قرار ندادند، و در نتیجه، به گمراهی افتادند. «واخشون»

«الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً»

«الیوم» ظرف زمانی است، و برای تشخیص مصداق آن، نیازمند بیان نبوی هستیم که ان‌شاءالله خواهد آمد.

اکمال و اتمام دارای معنای نزدیک به هم هستند. اکمال درباره چیزی کاربرد دارد که اولاً دارای اجزاء باشد؛ و ثانیاً، در تأثیر گذاری لازم نیست همه اجزای آن جمع باشد، بلکه با فقدان جزئی از اجزاء هم به اندازه خود تأثیر گذار است؛ ولی اگر بخواهد کل اثر مطلوب را داشته باشد، می‌بایست همه اجزای آن وجود داشته باشد. اتمام نیز درباره چیزی کاربرد دارد که اولاً، دارای اجزاء باشد؛ و ثانیاً در تأثیر گذاری - بر خلاف اکمال - لازم است همه اجزای شیء وجود داشته باشد، و اگر حتی یکی از اجزای آن نباشد، مجموعه باقیمانده نمی‌تواند هیچ اثری داشته باشد، مانند روزه، که اگر یک ثانیه پیش از اذان مغرب افطار کنند، باطل است. این معنای لغوی این دو واژه بود.

در نتیجه، معنای آیه چنین می‌شود: که امروز دین شما را - مجموعه معارف و احکام الهی - با افزودن حکمی و معرفتی دیگر به کمال رساندم، و نعمتم را - که تاکنون ناقص بود و بدون آن نمی‌توانست اثری داشته باشد - برای شما تمام کردم و این مجموعه کمال یافته و تمام شده معارف و احکام الهی را بعنوان دین اسلام، برای شما پسندیدم. (۱۴)

اکنون باید دانست که «الیوم» چه روزی، و مایه اکمال دین و اتمام نعمت چه بوده است. برای یافتن پاسخ چنین مهمی چه باید کرد؟ آیا از خود آیات می‌توان پاسخی برای آن یافت؟ خیر، آیه‌های قرآنی ظاهراً، در این خصوص، مسکوت مانده است، لذا برای فهمیدن مقصود آیه، راهی جز تبیین نبوی و بیان

تاریخی معتبر، باقی نمی‌ماند، و بی‌شک تفسیر و تبیین پیامبر(ص) از هر دلیل و برهانی بالاتر است. اکنون در سرزمین جحفه، از روزنهٔ دین باوران اهل قبله به تماشای حساس‌ترین فراز تاریخ می‌نشینیم. غدیر، وسعتی به فراخنای تاریخ، و عظمتی به شکوه انسانیت که بدون آن، دین، یغمای ستمگران و طواغیت گشت، و گوهر تابناکش در پس پرده‌های جهل و بی‌خبری پنهان ماند. منابع داستان غدیر: سرگذشت غدیر خم، بطور متواتر، نقل شده است، و قریب به هفتصد تن از دانشوران اهل سنت، در کتابهایشان، به ذکر آن پرداخته‌اند. مرحوم علامه امینی در اثر گرانسنگ خویش؛ «الغدیر» (۱۵) نام صد و ده صحابی پیامبر(ص) که حدیث غدیر را نقل کرده است، ذکر می‌کند، که برخی از آنها عبارتند از: ابوهیره، ابوبکر خلیفهٔ اول، اسامه بن زید، ابی بن کعب، اسماء بنت عمیس، ام سلمه همسر پیامبر(ص)، ام هانی، انس بن مالک، براء بن عازب، جابر بن عبدالله انصاری، ابوذر غفاری، زید بن ارقم، خالد بن ولید، خزیمه بن ثابت، زبیر بن عوام، زید بن ثابت، سعد بن ابی‌وقاص، سلمان فارسی، سمره بن جندب، سهل بن حنیف، طلحه بن عبیدالله، عایشه همسر پیامبر(ص)، عباس عموی پیامبر(ص)، عبدالرحمان بن عوف، عبدا. بن عباس، عبدا. بن مسعود، عبدا. بن عمر، عثمان بن عفان خلیفهٔ سوم، امام علی بن ابی طالب(ع)، عمار بن یاسر، عمر بن خطاب خلیفه دوم، عمرو بن عاص، حضرت فاطمه زهرا علیهاسلام، قیس بن سعد، مقداد بن عمرو و هاشم مرقال.

و نیز، مرحوم علامه امینی بیش از ۳۶۰ تن از بزرگان و دانشوران راوی غدیر و منابع آنان را در اثر بی بدیل خود «الغدیر» درج کرده است؛ (۱۶) و این تعداد برای راویان اهل سنت، واقعاً عظیم است، افزون بر آن، در مستدرکات الغدیر نیز تعداد آنها به ۷۰۰ تن می‌رسد. وهم چنین، شمار فراوانی از مفسران و حدیث شناسان اهل سنت، شان نزول آیه اکمال دین را روز غدیر خم در سال دهم هجری دانسته‌اند. (۱۷) ما در اینجا به یک نمونه بسنده می‌کنیم:

حافظ ابوبکر بغدادی، متوفای ۴۶۳ ه. ق. اسناد وی به ابو هریره می‌رسد که روایت می‌کند از نبی اکرم(ص) که فرمود: کسی که روز هیجدهم ذیحجه روزه بگیرد، برای او روزه شصت ماه ثبت می‌گردد؛ و آن روز غدیر خم باشد که پیامبر(ص) دست علی بن ابی طالب را گرفته و فرمود: آیا من سزاوارتر از مؤمنان نیستم؟ گفتند: سزاوار هستی یا رسول الله؛ پیامبر(ص) فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه» سپس عمر بن خطاب گفت: آفرین ای فرزند ابی‌طالب که مولای من و هر مسلمانی شدی. آنگاه خداوند آیه:

الیوم اکملت لکم دینکم... الا ینه را نازل فرمود.

قول دیگری که در میان اهل سنت، نزول آیه را روز عرفه همان سال می‌داند، صرفاً روایتی است که به عمر بن خطاب باز می‌گردد، نه به رسول خدا(ص)؛ بنابراین نمی‌تواند حجت باشد. بخاری در «صحیح» خود چنین روایت کرده است:

طارق بن شهاب از عمر بن خطاب، حکایت مردی یهودی را نقل می‌کند که گفت: ای امیرمؤمنان! در کتاب شما آیه‌ای است که آن را همواره می‌خوانید، اگر این آیه بر ما جماعت یهود فرستاده شده بود، بی‌شک آن روز را عید می‌گرفتیم. عمر از او پرسید: کدام آیه است؟ پاسخ داد «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً» عمر گفت: ما آن روز و مکانی که این آیه در آن بر پیامبر(ص) نازل شد، می‌شناسیم آن روز جمعه و در عرفه بود. (۱۸)

به این ترتیب، پژوهشگران اهل سنت، با دو مجموعه روایات متعارض برخورد کرده‌اند: مجموعه‌ای که نزول آیه اکمال دین را در روز غدیر خم (۱۸ ذی الحجه) می‌داند، و مجموعه‌ای که نزول آن را در روز عرفه دانسته است.

آنچه که در این خصوص می‌توان گفت، این است که در اینجا، تعارض میان دو حدیث نیست، بلکه تعارض موجود میان حدیثی از پیامبر(ص) و قول عمر بن خطاب است، و احادیثی که اهل سنت کمتر به آنها بها داده‌اند، احادیثی است که اسنادشان به پیامبر(ص) می‌رسد، درحالی که احادیث صحیح بخاری و دیگران نقل سخن عمر است و به پیامبر(ص) اسناد داده نشده است! آیا در تعارض میان حدیث نبوی و سخن عمر، کدام را باید ترجیح داد و پذیرفت؟

### پاسخ به اشکالات

اکنون، پس از آنکه نگرش منطقی شیعه را در خصوص آیات تبلیغ و اکمال دین دریافتید، به پاسخ از اشکالات می‌پردازیم:

۱ - درباره ارتباط آیات ماقبل و ما بعد با آیه تبلیغ، پیش از این در صفحات اولیه همین نامه، پاسخ گفته شده است، لطفاً مراجعه فرمایید.

نیز، یکی از ظرافتهای ادبی و هنری در بیان قرآنی تغییر ناگهانی سیاق است؛ مثلاً در جمله‌ای که

چندین کلمه با اعراب رفع آمده است، در اثناء، کلمه‌ای با اعراب نصب آورده می‌شود تا خواننده را متوقف کند و او را به تأمل وادارد مانند آیه: «لكن الراسخون فى العلم منهم و المؤمنون يؤمنون بما انزل اليك و ما انزل من قبلك و المقيمين الصلوة و المؤتون الزكوة و المومنون بالله و اليوم الاخر، اولئك سنؤتيهم اجرا عظيماً» (۱۹) در این آیه، پنج وصف آورده شده است که سیاق ادبی آنها مرفوع بودن آن اوصاف است، چنان که دو وصف پیشین «راسخون و مؤمنون» و دو وصف پسین «مؤتون و مؤمنون» مرفوع است و در میان این اوصاف مرفوع چهارگانه یک وصف منصوب دیده می‌شود و آن وصف «مقیمین» است، تا توجه متدبران در قرآن و خوانندگان کتاب الهی را به اهمیت نماز که ستون دین است، جلب کند. در فقره «اليوم يئس...» اسلوب آیه ناگهان عوض شده است و رگه‌ای کاملاً متمایز از صدر و ذیل آیه در درون آن گنجانده شده است، تا توجه خواننده را به سوی آن جلب کند و به اهمیت موضوعش رهنمون گردد. مانند آن که هنگام پخش برنامه‌ای در صدا و سیما، ناگهان آن را قطع کرده و بیننده و شنونده را متوجه موضوعی حساس می‌کنند و این شیوه یکی از بهترین روشهای جلب توجه مردم به موضوعات حساس می‌باشد، زیرا قطع برنامه عادی، خود به خود سؤال برانگیز است و مردم را به دیدن یا شنیدن مطلب مهم آماده می‌کند، و این شیوه‌ای علمی و روانشناختی است.

نیز از نگاه زیباشناختی، سبک ادبی قرآن سبکی ساختارشکن است، و غالباً موضوعات گوناگون تو در تو آورده می‌شود و با سبک‌های بشری کاملاً متمایز است، و به اتفاق همه مسلمانان ترتیب آیات، ترتیب زمانی نیست تا بخواهید هر طور که شده، ارتباط موضوعی آنها را حفظ کنید. علاوه بر آن، با وجود نص نبوی در خصوص نزول آیه و شأن آن، دیگر جایی برای اجتهاد باقی نمی‌ماند، و احتمال نمی‌تواند در برابر یقین و اطمینان مقاومت کند. آیا استنباط و برداشت شما از آیات قرآنی معتبر است، یا تبیین رسول خدا(ص)؟

۲ - آورده‌اید که «علی (ع)، شخصاً، هرگز ادعای حقانیت برای خلافت، بر پایه حکم الهی و یا وصیت پیغمبر نکرد.» و این در حالی است که امام علی(ع) در نهج‌البلاغه، بارها چنین ادعای داشته است. امام(ع) در نهج‌البلاغه چنین می‌فرماید: «فوالله، ما زلت مدفوعاً عن حقى مستأثراً على منذ قبض الله نبيه(ع) حتى يوم الناس هذا» (۲۱) «به خدا سوگند، پس از رحلت رسول(ص) تا امروز، پیوسته حق مرا از من باز داشته‌اند، و دیگری را بر من مقدم داشته‌اند.»

آیا این حق چیزی جز حق خلافت است که خدای سبحان به ایشان ارزانی داشته بود؟ می‌فرماید: «از هنگام رحلت رسول خدا(ص) تا امروز که حق به جای خود بازگشته است... مقصود از امروز، دوران خلافت ظاهری حضرت است، یعنی، در این دوران بیست و پنج ساله، خلافت حقّ علی(ع) بوده است که دیگران بناحق غصب کرده بودند. امام علی در خطبه شقشقیه می‌فرماید: «أما والله لقد تقمصها فلان و أنه ليعلم أنّ محلّي منها محل القلب من الرّحى، ينحدر عنّي السبيل لا يرقيا إلى الطّير، فسدت دونها ثوبا طويت عنها كسحا، و طفقت ارتاى بين ان اصول بيدٍ جدّاء او أصبر على طخّيه عمياء يهرم فيها الكبير، و يشيب فيها الصغير و يكدح فيها مؤمن حتى يلقى ربّه، فرأيت أنّ الصبر على هاتا أحجى و فى العين قذى و فى الحلق شجاء، أرى تُراثى نهباً». (۲۱) «هان! به خدا سوگند، فلان (ابوبکر) جامه خلافت را پوشید و می‌دانست خلافت جز مرا نشاید، که آسیا سنگ تنها گرد استوانه به گردش درآید. کوه بلند را مانم که سیلاب از ستیغ من ریزان است، و مرغ از پریدن به قله ام گریزان، چون چنین دیدم، دامن از خلافت درچیدم و پهلوی از آن پیچیدم و زرف بیندیشیدم که چه باید، و از این دو کدام شایسته است: با دست تنها بستیزم یا شکیبایی پیش گیرم و از ستیز بهره‌یزم؟... چون نیک سنجیدم، شکیبایی را خردمندانه‌تر دیدم، و به صبر گراییدم در حالی که خار در چشم و استخوان در گلو بودم، میراثم ربه‌وده این و آن (می‌دیدم که میراثم به تاراج برند)

این چه میراثی بود که علی(ع) آن را حق خود می‌دانست؟ چرا امام(ع) حقّ خلافت را میراث(تراث) تعبیر کرده است؟ امام علی(ع) در خطبه ۲ می‌فرماید: «لا يُقاس بأل محمد(ص) من هذا الامه احد... بهم يلحق التّالى و لهم خصائص حق الولاية و فيهم الوصيه والوراثة. الان اذ رجع الحق الى أهله و نقل الى منتقله». (۲۲)

«از این امت کسی را با خاندان محمد(ص) همپایه نتوان پنداشت... هر که از حد درگذرد به آنان باز گردد، و آن که وامانده به ایشان پیوندد. حق ولایت خاص ایشان است و وصیت و وراثت مخصوص آنان. اکنون حق به اهل آن رسیده و بدانجا که باید، رخت کشیده.»

فراخوانی و استدلال امام علی(ع) به حدیث شریف غدیر: امام علی(ع) در مقاطع زمانی گوناگونی، برای اثبات حق خلافت خویش، به حدیث شریف غدیر احتجاج کرده‌اند و احیاناً کسانی که در حماسه غدیر حضور داشته‌اند، به عنوان شاهد فرا خوانده‌اند. اینک به برخی از این موارد می‌پردازیم:

۱ - روز شورا

دانشمند سخن‌ور خوارزمی حنفی، در کتاب معروف «المناقب» با اسناد خویش از عامر بن وائله روایت می‌کند که روز شورا، به همراه علی (ع)، کنار در اتاق بودم که شنیدم امام (ع) به اهل شورا می‌فرمود: به چیزی با شما احتجاج می‌کنم که عرب و عجم‌تان توانایی دگرگونه کردن آن را نداشته باشد و آنگاه فرمود: خدا را بر شما شاهد می‌گیرم، آیا در میان شما بجز من کسی هست که رسول خدا (ص) در باره او فرموده باشد: «من كنت مولاة فعلى مولاة، اللهم و ال من والاه و عاده من عاداه وانصر من نصره، ليبلغ الشاهد الغائب»؟ گفتند: نه. این روایت را امام حموی در «فرائد السمطين» باب ۵۸، ابن حاتم شامی، در «الدرّ النظیم» حافظ دار قطنی، ابن حجر در «الصواعق» ص ۷۵، ابن عقده، حافظ عقیلی، ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۲، ص ۶۱، ابن عبدالبرّ در «الاستیعاب» ج ۳، ص ۳۵ طبری در تفسیرش، ج ۳، ص ۴۱۸ نقل کرده‌اند. (۲۳)

۲ - فراخوانی شاهدان غدیر خم در دوران عثمان عقیان

شیخ الاسلام ابو اسحاق ابراهیم بن سعدالدین ابن الحمویه، با اسنادش در «فراید السمطين» در سمط اول، باب ۵۸ از تابعی بزرگ سلیم بن قیس هلالی چنین نقل می‌کند: «در خلافت عثمان، علی(ع) را در مسجد خدا به‌همراه جماعتی دیدم که به گفتگوی علمی مشغول بودند و درباره قریش و برتری و سوابق و هجرت‌ها سخن می‌گفتند... امام (ع) نیز به سخن‌رانی پرداخت و از مردمان حاضر در آن جلسه، کسانی که شاهد واقعه غدیر خم بودند، اقرار گرفت و جریان نصب امامتش را به دست رسول خدا (ص) بیان داشت و سخنان پیامبر (ص) در روز غدیر را یادآور شد که فرموده بودند: «ای مردم! آیا می‌دانید که خدای عزوجلّ مولای من و من مولای مؤمنان هستم و از ایشان نسبت به خودشان سزاوارترم؟ مردم گفتند: آری، ای رسول خدا، پیامبر (ص) فرمود: برخیز ای علی، برخاستم، پس فرمود: «من كنت مولاة فعلى مولاة، اللهم و ال من والاه و عاد من عاداه»؛ سلمان برخاسته و عرض کرد: ای رسول خدا: چگونه ولایتی؟ پیامبر فرمود: ولایتی به مانند ولایت من بر کسانی که از آنان نسبت به خودشان سزاوارترم. آنگاه خداوند آیه را فرو فرستاد: «اليوم اكملت لكم دينكم و...» (۲۴)

۳ - فراخوانی امیرالمؤمنین (ع) در روز رجب

امام علی (ع) در اجتماع مردم در رجب، از کسانی که در غدیر خم سخنان پیامبر (ص) را شنیده

بودند خواست تا برخیزند و شهادت دهند. در این هنگام - بنابر روایات گوناگون - تا ۲۴ نفر برخاسته و شهادت دادند و جریان غدیر خم را بازگو کردند و جمله معروف «من کنت مولا فلهذا مولا» را یادآور شدند. (۲۵)

مرحوم علامه امینی. نام ۱۸ تن از راویان را با ذکر منابع آنها آورده است، و نیز نام افرادی که به روز رحبه، به حدیث غدیر شهادت دادند، ذکر می‌کند. (۲۶) همچنین، امام علی (ع) در روز جمل، صفین و موارد دیگر به حدیث غدیر استشهاد کرده‌اند. (۲۷)

۳ - آورده‌اید: «در تمام دوران زمامداری سه خلیفه اول، علی(ع)، طرف مشورت بود. و با عمر و ابوبکر همکاری نزدیک داشته، پشت سر آنها نماز می‌خواند، مسلماً اگر خلافت را از آن خود می‌دانستند، باید آنها را غاصب شمرد. ...»

پاسخ - اینکه امام علی (ع) طرف مشورت بودند، جای تردیدی نیست، زیرا بدون مشورت با ایشان راه بجایی نمی‌بردند، چنانچه عمر بن خطاب گفته است: «لولا علی لهلك عمر». این روایت مورد قبول همگان است. نیز، امام علی (ع) در خطبه سوم، آنان را غاصب خلافت معرفی کرده و سخت دلبسته ریاست: «آری ترائی نهیاً»، «می‌بینم که میراثم را به یغما برند» و درباره خلافت عمر می‌فرماید: «فیا عجباً بینا هو یستقیلها فی حیاته إذ عقدها لآخر بعد و فاته، لشد ما تشطراً ضرعیها... فمنی الناس - لعمرالله - بخیط و شماس، و تلون و اعتراض فصبرت علی طول المدّه و شدّه المحنه»؛ (۲۸)؛ «شگفتا، کسی که در زندگی می‌خواست خلافت را واگذارد، چون عجلش رسید، کوشید تا آن را به عقد دیگری درآورد، و هریک به پستانی از او چسبیدند، و سخت دوشیدند... بخدا که مردم چونان گرفتار شدند که کسی در اسب سرکش نشیند، و آن چهار پا به پهنای راه رود و راه راست را نبیند. من آن مدت دراز با شکیبایی بسربردم، رنج دیدم و خون دل خوردم».

خطبه ششم را نیز پیش از این یادآور شدیم. فوالله مدفوعاً عن حقی مستأثراً علی... هم‌چنین، همکاری امام علی(ع) با خلفای ثلاثه، بدلیل حفظ اصل اسلام بوده است و غالباً این همکاری به شکل مشورت و راهنمایی آنان بوده است.

۴ - آورده‌اید: «آن حضرت زمامداری را امری انتخابی می‌دانسته و نه انتصابی».

پاسخ - با اثبات حدیث غدیر و دهها آیات و روایات متواتر، انتساب الهی، رهبری مسلمانان را مشخص

می‌کند، و حضور و پذیرش مردم، شرط لازم عینیت چنین رهبری در جامعه است. چنانچه مورخین آورده‌اند: «رسول خدا (ص) نزد بنی عامر بن صعصعه آمد و آنان را به اسلام فرا خواند. یکی از آنان به حضرت عرض کرد: اگر ما از تو پیروی کردیم و آنگاه خداوند تو را بر مخالفان پیروز کرد، آیا این «امر» پس از تو، از آن ما خواهد بود؟ (ایکون لنا الامر من بعدک؟) پیامبر (ص) پاسخ داد: الامر الی الله یضعه حیث یشاء، این امر در دست خداست، آن را هر جا که بخواهد قرار خواهد داد. (۲۹) خلافت ابوبکر، در فضای تنگ سقیفه، بدون حضور برگزیدگان امت، و تنها با بیعت چهار تن شکل گرفت، و پس از آن، دیگران داوطلبانه، یا به اجبار و تهدید، تن به بیعت دادند و به گفته عمر بن خطاب، خلافت ابوبکر ناگهانی (فلته) بود، و اگر از این پس، کسی چنین کرد، گردنش را بزنید. (۳۰) نیز افرادی چون سعد بن عباده که با وی بیعت نکردند، به دستور خلیفه، در شام ترور شد.

خلافت عمر نیز با انتصاب مستقیم ابوبکر صورت پذیرفت، لذا علمای اهل سنت در فلسفه سیاسی خود دچار سردرگمی شده‌اند و انتصاب عمر به خلافت را نمی‌توانند توجیه کنند؛ زیرا نه با انتخاب همساز است و نه با مشورت. خلافت عثمان هم که از طریق شورا صورت پذیرفت، مورد پذیرش امام علی (ع) نبود، و ایشان چنان ترکیبی را با اولویت عبدالرحمن بن عوف، به نفع عثمان می‌دانست، لذا پس از بیعت ابن عوف با عثمان، فرمود: تو عثمان را برگزیدی تا خلافت را به تو باز گرداند. (۳۱)

۵ - شما در دلیل چهارمتان، واقعه غدیر خم را تنها برای دفاع از علی (ع) در برابر بدگویی‌های عده‌ای که به سخت‌گیری‌های امام (ع) در سفر یمن اعتراض داشتند، می‌دانید و نیز «مولای» در روایت به معنای دوست و یاور گرفته‌اید؛ و عده حاضر در غدیر خم را عده‌ای محدود بر شمرده‌اید.

پاسخ - اولاً پیامبر (ص) امام علی (ع) را دو بار به یمن فرستادند: بار اول در سال هشتم هجرت، که یاهو گویان نزد پیامبر (ص)، از علی (ع) شکایت بردند، بطوری که رسول خدا (ص) از آنها سخت ناراحت شدند و آثار خشم چهره‌شان را فرا گرفت و آنگاه فرمودند: «از علی چه می‌خواهید؟ علی از من است و من از او هستم. او ولی همه مؤمنان پس از من خواهد بود.» (۳۲) بار دوم در سال دهم هجرت بود که پیامبر (ص) خود پرچم برای او بست و با دست خود عمامه بر سر آن حضرت نهاد و فرمود: حرکت کن و به چیزی توجه نکن. امام علی (ع) با پیروزی و هدایت حرکت کرد و فرمان پیامبر (ص) را به اجرا گذاشت و آنگاه در حجه‌الوداع به رسول خدا (ص) پیوست. این بار هیچ کس درباره علی (ع) سخنی به

پیامبر نگفت.

گذشته از آن، شکایت عده‌ای معدود موجب آن نمی‌شود که پیامبر(ص) در آن هوای گرم، ده‌ها هزار نفر را در بیابانی نگه دارد و به آنها بگوید: علی دوست شماست، و پس از پایین آمدن از منبر، همگان به او تبریک گویند. اینها جز بهانه جویی چیز دیگری نیست، ثالثاً - واژه «مولا» در این حدیث به معنای «اولی در تصرف» است، و تمامی حاضران در صحنه غدیر خم، جز معنای «اولی» چیز دیگری نفهمیدند، زیرا:

اول آن که - حسان ابن ثابت، ادیب سخن شناس، در همان حماسه غدیر در قصیده‌ی غرای خود چنین می‌گوید: «فقال له قم یا علی فأنتی رضیتک من بعدی اماماً و هادياً»، چنانچه ملاحظه می‌فرمایید، حسان با ذکر واژه «اماماً و هادياً» معنای روشن امامت را فهمیده است. اسانید این قصیده، قبلاً ذکر شده است.

قیس بن سعد نیز، در قصیده غدیریه خویش، همان معنا را استنباط کرده است:

وعلیّ امامنا و امام  
لسوانا اتی به التنزیل  
یوم قال النبی: من كنت مولا  
ه فهدا مولاه خطب جلیل

علامه امینی این قصیده را از سیزده منبع نقل کرده است. (۳۳)

دوم آن که - حارث بن نعمان فهری، همان کافر منافقی که تاب پیام غدیر را نداشت، وی نیز جز معنای «اولی» و امامت را نفهمید و از شدت خشم و حسد، گفت: اگر نصب علی از طرف خداست، پس خدایا از آسمان سنگی بر من فرو فرست! قبلاً، اسانید آن را یادآور شدیم.

سوم آن که - پیامبر(ص) در مقدمه حدیث فرمودند: «ألسن اولی بکم من أنفسکم؟» همگی پاسخ گفتند: بلی یا رسول الله، آنگاه پیامبر(ص) فرمود: «فمن كنت مولاه فعلى مولاه» و اگر «مولا» جز معنای «اولی» داشت، پیامبر(ص) چنان مقدمه‌ای ذکر نمی‌کردند.

چهارم آن که - ابوبکر و عمر، پس از پایان خطبه رسول خدا(ص) در غدیر خم، دست در دست علی(ع) گذاشتند و با تعابیر «بَخَّ بَخَّ لک یابن ابی طالب أصبحت مولای و مولاکل مؤمن و مؤمنه» به امام(ع) تبریک گفتند و با او بیعت کردند. آیا اینان جز معنای «اولی» و «سرپرست» چیز دیگری فهمیده بودند؟ پنجم این که - فرمایش رسول خدا(ص) در پایان خطبه غدیر «فلیبلغ الشاهد الغائب»، «حاضران این

پیام را به غایبان برسانند.» این تأکید در ابلاغ برای چیست؟ این که علی ناصر و دوست شماست؟ یا، این که علی رهبر شماست و پس از من ولایت از آن اوست؟

ششم آن که - پیامبر (ص) پیش از بیان امامت علی (ع) فرمود، «ألا و انی أوشک أن أفارقکم» نزدیک است که از شما جدا شوم و به دیار باقی شتابم. آنچه که در پایان عمر باید گفت اعلام جانشینی پس از خود است. پیامبری که هرگاه از مدینه خارج می‌شد، کسی را جانشین خود قرار می‌داد، و اکنون می‌خواهد برای همیشه سفر کند، آیا در خصوص جانشینی و رهبری آینده هیچ رهنمودی ندارد؟

هفتم این که - فقره «والله يعصمک من الناس» بیانگر این معناست که رسول خدا(ص) زمینه‌ای برای پذیرش پیام غدیر در مردم نمی‌دید و بیم آن داشت که مردم از او نپذیرند. آیا بیان محبوبیت و ناصرت علی (ع) به مذاق منافقان خوش نمی‌آید و پیامبر (ص) از نپذیرفتن مردم در این مورد واهمه داشت؟ روشن است که قضیه مهم‌تر از این حرفهاست و جز مسأله تعیین جانشینی هیچ امر دیگری این چنین حساس و خطرناک نبود که پیامبر(ص) با حفاظت و تأمین الهی به ابلاغ آن پرداخت.

نیز، شیخ سلیم بشری، رئیس وقت دانشگاه الازهر مصر، پس از استدلال‌های علامه شرف‌الدین دربارهٔ این که(مولی) در حدیث غدیر به معنای (اولی) هست، می‌نویسد:

«با قرینه‌هایی که اشاره کردید، حق آشکار گشت، و پردهٔ شک از چهرهٔ یقین کنار رفت؛ و ما بی‌درنگ دریافتیم که معنای «ولی» و «مولی» در حدیث غدیر همان «اولی» است؛ و اگر به معنای «یاری دهنده» یا مانند آن بود، خواهنده‌ای عذابی رخ دادنی درخواست نمی‌کرد. (اشاره به آیات نخستین سوره معارج) بنابراین، نظر شما دربارهٔ معنای مولی، ثابت و مسلم است.»(۳۴)

با این بیان، روشن می‌گردد که مقصود از «مولی» در «من کنت مولاه فهذا علی مولاه» جز به معنای «اولی» و سرپرست و رهبر چیز دیگری نمی‌تواند باشد.

ششم - آورده‌اید: اگر قرار بر جانشینی بود، صریحاً می‌فرمود که ای مردم! پس از من، علی زمامدار شماست!»

پاسخ - اگر بنابر توجیه روایات و تفسیرهای نابجا و تحمیل عقاید باشد، هیچ عبارتی نمی‌تواند مطلبی را ثابت کند. به نظر می‌رسد بهترین و رساترین واژگان همان کلمهٔ «مولی» باشد، زیرا صدر حدیث با جملهٔ «ألسنت أولى بکم من أنفسکم» (۳۵) آمده است که چنین اقرار گرفتنی از آیه «ألنبي أولى بالمؤمنين من

أنفسهم» ریشه می‌گیرد، که دلالت بر اولویت در تصرف برای تشخیص پیامبر(ص) دارد. مطمئن باشید اگر هر واژه‌ای بکار می‌رفت، توجیه‌گران شب پرست با بهانه‌های گوناگون سعی در تاریک ساختن معنای روشن آن داشتند.

حقیقت آن است که رسول خدا (ص) با هر زبانی خلافت و امامت علی (ع) را بیان کرده است. مگر نه آن است که در روایات بسیاری با عنوان «خلیفتی» علی (ع) را معرفی کرده است؛ در این صورت، پاسخ شما به آن روایات چه خواهد بود؟

به عنوان نمونه، به چند مورد از مصادری که علی(ع) به نام «خلیفه» نام برده شده است، اشاره می‌کنیم: ۱- تاریخ الامم و الملوك، حافظ ابن جریر طبری، ج ۱، ص ۵۴۱، ۲ - الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۲، ص ۶۲؛ ۳ - کنز العمال، متقی هندی، ج ۱۳، ص ۱۱۴؛ ۴ - المستدرک علی الصحیحین، حافظ حاکم نیشابوری، ج ۳، ص ۱۳۳؛ ۵ - التلخیص، حافظ ذهبی، ج ۳، ص ۱۳۳.

نیز حدیث یوم‌الذار که در منابع بسیار روایی، تفسیری و تاریخی اهل سنت، نظیر مسند احمد حنبل، تفسیر کشف‌البیان ثعلبی، جمع‌الجوامع سیوطی و خصائص نسائی، لفظ «خلیفتی» درباره امام علی(ع) به کار رفته است: «ان هذا اخی و وصیّی و خلیفتی فیکم فاسمعوا له و اطیعوا».

جالب است که بشنوید که محمد حسنین هیکل، در کتاب «حیاء محمد، در چاپ اول آن، این حدیث را به طور کامل ذکر می‌کند، ولی در چاپ بعدی با تطمیع و هابیبون، لفظ (خلیفتی) را حذف می‌کند! بنابراین، هر لفظی که شما بفرمایید، قابل توجیه است، ولی با قرائن متصله و منفصله موجود، راه هر گونه محمل تراشی‌ها بسته می‌شود، چنانچه در مورد واژه «مولی» ملاحظه فرمودید.

۷ - آورده‌اید: «بعلاوه، این سخن را هم قبلاً در مراسم حج بر زبان می‌راند تا جمع کثیر مسلمین بشنوند و نه در موقعیتی که فقط عده محدودی مستمع بودند و اهل مکّه و دیگران حضور نداشتند، یا لااقل در مدینه می‌فرمود که اهل مدینه هم بشنوند، نه در میان راه». پاسخ - این سخنان شما را هیچ کس نگفته است، زیرا هر کسی که ذره‌ای با تاریخ مربوط به حماسه غدیر آشنا باشد، می‌داند که اولاً - پیامبر (ص) در نقطه‌ای جانشینی امام علی(ع) را اعلام داشتند که چهار راه جدایی کاروان‌های مدینه و عراق و مصر ... بوده است، و هزاران تن در غدیر خم حضور داشته، و تمامی انصار و مهاجر شاهد صحنه بوده‌اند. آنجا کانونی بود که همه کاروانیان گرد هم بودند و به دلیل آن که آخرین حج پیامبر(ص) در واپسین

لحظات عمر حضرت بود، همگان - حتی زنان - با تمام وجود حضور داشته‌اند؛ ثانیاً پیامبر (ص) از آغازین روز رسالت خویش، ده‌ها سخن دربارهٔ جانشینی امام علی (ع) داشته است، و همه آنها در منابع اهل سنت مضبوط است. نیز، در خود مکه نیز سخنانی در این باره از پیامبر (ص) گفته شده است، ولی به هر دلیل، آیه «ابلاغ» در نیمهٔ راه، در سرزمین جحفه نزول یافت و پیامبر (ص) را به اعلام جانشینی خود مأمور ساخت. بنابراین، تعداد مستمعین محدود نبودند، و همه مهاجران و انصار حضور داشتند، و اکثر اهل مکه و تمام اهل مدینه و مناطق دیگر شاهد صحنه بودند. در حقیقت، شهر مکه - که تا آخرین لحظات در برابر دعوت نبی اکرم (ص) ایستادگی کرد، و تنها به زور شمشیر سر تعظیم فرود آورد - جایگاه مناسبی برای ابلاغ حساس‌ترین پیام وحیانی نبود؛ پیامی که جانشینی علی بن ابی‌طالب (ع) قهرمان بدر و درهم کوبندهٔ پدران و بزرگان قریش را به همراه داشته است. از آن گذشته، مؤمنان مکه همگی جزء مهاجران بودند و به همراه پیامبر (ص) آهنگ مدینه را داشتند، و همین‌طور تمامی مدنی‌ها نیز حضور داشته‌اند؛ بنابراین، بهترین و امن‌ترین نقطه‌ای که بتوان رهبری آینده را ابلاغ کرد، همان چهارراه غدیر خم بوده است و این نقطه را خدای دانای آشکار و نهان برگزیده و وحی را در آنجا فرود آورده است. سپس پیامبر در پایان خطبه فرمودند: «فلیبلغ الشاهد الغائب» شاهدان به غایبان برسانند.

۸ - گفته‌اید: «باید حفاظت از جان جانشین پیامبر مورد تأکید قرار می‌گرفت، نه حفاظت از جان پیغمبر». پاسخ - بدخواهان و منافقان شخص پیامبر (ص) را طراح مسأله خلافت می‌دانستند، همان‌طور که نصر بن حارث پس از واقعه غدیر خم به پیامبر (ص) عرض کرد: «دست پسر عمویت را بالا برده و بر ما ترجیح دادی.» علاوه بر آن، با به خطر افتادن جان پیامبر (ص) لاجرم سرنوشت رسالت ایشان نیز به خطر می‌افتاد؛ زیرا منافقان شخصیت حقوقی رسول خدا (ص) را مورد حمله قرار می‌دادند و شخصیت حقوقی حضرت، همان مقام رسالت است، و این باعث می‌شد که دین به خطر افتد و مردمان از اسلام روی گردان شوند؛ لذا خداوند فرمود: «والله یعضمک من الناس» پس نگرانی حضرت بخاطر رسالت بود، نه جان خویش.

بدین ترتیب، همهٔ شواهد تاریخی و روایی و تفسیری و دلایل عقلی و نقلی و کتاب و سنت نبوی، و منابع شیعی و سنی به تفسیر آفتاب نشستند، و شب پرستان بیغوله‌ها را به اقرار واداشتند، و دیدگان

خفته‌شان را به زندگی با خورشید بازگشودند. این مطالب گوشه‌ای از چشمه‌ساران براهین رهپویان اسلام راستین که در مکتب اهل بیت(ع) تجسم یافته، می‌باشد، و هیچ بافته‌ای یارای مقابله با منطق آنان را ندارد.

### نتیجه‌گیری

بدین ترتیب، همه شواهد تاریخی و روایی و تفسیری و دلایل عقلی و نقلی و کتاب و سنت نبوی، و منابع شیعی و سنی به تفسیر آفتاب نشستند، و شب پرستان بیغوله‌ها را به اقرار واداشتند، و دیدگان خفته‌شان را به زندگی با خورشید بازگشودند. این مطالب گوشه‌ای از چشمه‌ساران براهین رهپویان اسلام راستین که در مکتب اهل بیت(ع) تجسم یافته، می‌باشد، و هیچ بافته‌ای یارای مقابله با منطق آنان را ندارد. با این بیانات تمامی دلایل دانشی عامه ناکارآمد گشته، و خلافت بلافصل امام علی(ع) بی‌هیچ شک و شبهه‌ای به اثبات می‌رسد و این سخن خانم دکتر عایشه بنت الشاطی است که می‌فرماید: «أنا شیعیه للتاریخ»، «من به دلیل حقایق تاریخی شیعه‌ام.»

## منابع

- ۱- راغب اصفهانی، *المفردات فی غریب القرآن* (خدمات چاپی، چاپ دوم، ۱۳۰۳)، ص ۶۰
- ۲- همان.
- ۳- *سوره مائده*، آیه ۴۱.
- ۴- *سوره نساء*، آیه ۱۵۱.
- ۵- عبدالحسین الامینی، *الغدیر فی الکتاب و السننه والادب*، جلد اول، (تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، ۱۳۶۶)، صص ۲۴۶-۲۳۹.
- ۶- همان، ص ۲۲۳-۲۱۴.
- ۷- *سوره مائده*، آیه ۳.
- ۸- *سوره انعام*، آیه ۱۴۵ و *سوره بقره*، آیه ۱۷۳.
- ۹- *سوره بقره*، آیه ۱۰۹.
- ۱۰- *سوره نحل*، آیه ۴۴.
- ۱۱- ابن ابی الحدید المعتزلی، *شرح نهج البلاغه*، جلد ۲، ص ۴۴ و ابوالفرج اصفهانی، *الاجانی*، جلد ۶ ص ۳۵۶.
- ۱۲- *سوره حجرات*، آیه ۶ تفاسیر گوناگون مصداق فاسق را ولید بن عقبه دانسته اند.
- ۱۳- قاضی بدرالدین، *تحریر الاحکام*؛ قاضی ابوبکر باقلانی، *التمهید*؛ قاضی عبدالجبار معتزلی، *المعنی*؛ ماوردی، *الاحکام السلطانیه*.
- ۱۴- الامینی، *پیشین*، جلد اول، صص ۶۱-۱۴.
- ۱۵- محمد حسین الطباطبایی، *المیزان فی تفسیر القرآن*، جلد پنجم (قم: بی تا، منشورات جماعت المدرسین فی الحوزة العلمیه)، صص ۱۷۹ و ۱۶۰ و چکیده.
- ۱۶- همان، صص ۱۵۱-۶۲.
- ۱۷- همان، صص ۲۳۰-۲۳۷.
- ۱۸- اسماعیل بخاری، *الصحيح*، جلد اول، ص ۱۶.
- ۱۹- *سوره نساء*، ص ۱۶۲.

- ۲۰- شریف رضی، *نهج البلاغه*، تصحیح صبحی صالح، ترجمه دکتر شهیدی (تهران: تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دهم، ۱۳۷۶)، ص ۱۳.
- ۲۱- همان، ص ۹.
- ۲۲- همان، خطبه دوم.
- ۲۳- الامینی، *پیشین*، جلد اول، صص ۱۶۳-۱۵۹.
- ۲۴- همان، صص ۱۶۶-۱۶۳.
- ۲۵- همان، ص ۱۶۶.
- ۲۶- همان، صص ۱۸۴-۱۶۶.
- ۲۷- همان، صص ۱۹۶-۱۸۶.
- ۲۸- رضی، *نهج البلاغه*، تصحیح صبحی صالح، ص ۹.
- ۲۹- ابن ابی الحدید المعتزلی، *شرح نهج البلاغه*، جلد دوم، ص ۲۷۳.
- ۳۰- عبدالحسین شرف الدین، *المراجعاتنامه*، نامه های ۳۶ و ۵۸.
- ۳۱- محمدین جریر الطبری، *تاریخ الامم و الرسل والملوک* (بیروت: موسسه اعلمی، ۱۹۸۳)، ص ۲۳۳.
- ۳۲- شرف الدین، نامه های ۳۸ و ۵۸.
- ۳۳- الامینی، *پیشین*، جلد دوم، ص ۶۷ به بعد.
- ۳۴- شرف الدین، *پیشین*، نامه ۵۹.
- ۳۵- *سوره احزاب*، آیه ۶.